

تأثیر ادعای مهدویت در ایجاد

دولت مشعشعیان

✦ مختار اصلانی



چکیده

مشعشعیان دولتی است که با ادعای مهدویت شکل گرفت. مؤسس این دولت سیدمحمد بن فلاح از علمای حوزه حله بود که در سال ۸۲۸ قمری ادعای مهدویت نمود و با این ادعا توانست نظر بیشتر قبایل خوزستان را به خود جلب کند. وی بعد از جنگ‌های متمادی توانست در سال ۸۴۵ قمری در شهر هویزه حکومت تشکیل دهد. صفویان در سال ۹۱۴ قمری به حکومت مستقل آنان یورش بردند و از آن زمان به بعد، بیش از دویست سال به صورت حکمرانان تابع بر این منطقه حکومت کردند.

واژگان کلیدی

مشعشعیان، دولت، مهدویت، سیدمحمد، مهدی، ظهور، جنبش.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مقدمه

اندیشه مهدویت که از صدر اسلام تاکنون همواره در جامعه اسلامی مطرح بوده، در طول تاریخ، دچار آسیب‌های فراوانی مانند مدعیان دروغین مهدویت، شده است. قرن نهم قمری در تاریخ فعالیت گروه‌ها و جنبش‌ها با گرایش‌های شیعی، اهمیت بسیاری دارد که می‌توان صفویان و مشعشعیان را از زمره این حرکت‌ها به حساب آورد. از جنبش‌های یادشده، صفویان و مشعشعیان به تشکیل حکومت موفق شدند، با این تفاوت که حکومت مشعشعیان برخلاف صفویان فراگیر و دیرپا نبود؛ چون بعد از مدتی مغلوب صفویان شدند و حیاتشان به شکل فرمان‌روایی وابسته و پیرو صفویان ادامه یافت. مشعشعیان از سال ۸۲۸ قمری به‌طور رسمی فعالیت خود را آغاز کردند و در سال ۸۴۵ در منطقه خوزستان و شهر هویزه به حکومت رسیدند که با یورش صفویان در سال ۹۱۴ قمری به حکومت مستقل آنها پایان داده شد و از آن زمان به بعد بیش از دویست سال به‌صورت حکمرانان تابع بر این منطقه حکومت کردند.

جنبش مشعشعیان، خیزشی قدرت‌طلبانه در سده نهم در منطقه بین‌النهرین و خوزستان به‌شمار می‌آید که همواره از دو بُعد اجتماعی و اعتقادی، مورد توجه بوده است. در این مقاله ماهیت اعتقادی آنان با تأمل بر محوریت اصل مهدویت و تأثیر آن در پذیرش افکار سیدمحمد بحث و بررسی خواهد شد.

کتاب *کلام‌المهدی* سیدمحمد بن فلاح رهبر این جنبش، کهن‌ترین، موثق‌ترین و مهم‌ترین منبع در موضوع مشعشعیان به‌شمار می‌آید. حجم گسترده‌ای از این کتاب را مسائل اعتقادی با محوریت جایگاه نیابت سیدمحمد در اندیشه مهدویت به خود اختصاص داده است.^۱ از این کتاب دو نسخه خطی یکی در کتابخانه آیه‌الله مرعشی و دیگری در کتابخانه مجلس وجود دارد. *تاریخ غیائی* نوشته فتح‌الله بغدادی کتاب دیگر در این موضوع است که نویسنده آن به سبب نزدیکی به حوادث مشعشعیان، در این مورد گزارش‌های منحصر به فردی می‌دهد.^۲ از آنجایی که این دو کتاب به‌طور کامل در اختیار عموم قرار ندارد، کتاب *مجالس المؤمنین* قاضی نورالله، نزدیک‌ترین و موثق‌ترین مأخذ در مورد مشعشعیان به‌شمار می‌آید. کتاب‌های دیگری مثل *تاریخ مشعشعیان* سیدعلی‌خان، *تذکره شوستر* سیدعبدالله، *تاریخ کبیر جعفری* و پژوهش‌هایی مثل «مشعشعیان» کسروی و علی رنجبر در این موضوع بسیار راه‌گشا هستند.

اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاستگاه مشعشعیان

دوره هلاکوخان آغاز مرحله دیگری از یورش مغولان به‌شمار می‌آید که چنگیز از سال ۶۱۸ قمری آغاز کرده بود. یورش هلاکو در نهایت به اضمحلال دو کانون مهم سیاسی - مذهبی اسماعیلیان در الموت و خلفای عباسی در بغداد انجامید که هریک آثار مهمی در حوزه اعتقادی - سیاسی به‌جای گذاشته بودند. مرکزیت دینی و سیاسی با سقوط بغداد دچار خدشه و تحول گردید و با سقوط الموت، اسماعیلیان از پیش‌گامان مبارزه نظامی در

حوزه تشیع کنار نهاده شدند.^۲

بی‌ثباتی سیاسی همراه با بی‌ثباتی مذهبی، وجه بارز این دوره بوده است؛^۳ چون این دوره رسمیت مذهب اهل سنت پایان یافت و فرصت بی‌سابقه‌ای برای شیعه دوازده‌امامی برای رسمیت دادن به مذهب خود به حساب می‌آید. برخی از نویسندگان، از این دوره به اشتباه با عنوان «اسلام ایرانی» و «اسلام مغولان» یاد می‌کنند.^۴ درگیری‌ها، نابه‌سامانی‌ها، ظهور سلسله‌های محلی و قومی - قبیله‌ای موجود در فاصله میان ایل‌خانان تا تیموریان، نشان از هم‌گسیختگی سیاسی و اوج پراکندگی دارد؛ به‌طوری که در هر گوشه، فرمان‌روای مستقلی حکومت می‌کرد. بروز درگیری قراقویونلوها و آق‌قویونلوها و کشمکش‌های میان آنها حتی حکومت آنان بر بخش‌های جنوبی منطقه خوزستان و جنوب شرقی عراق عرب، آشفتگی و کشاکش قدرت‌ها در نبود یک حکومت قدرت‌مند مرکزی را نشان می‌دهد.

در نگرشی کلی به قرن‌های هشتم و نهم هجری، باید اعتراف کرد که مرزهای سیاسی ثباتی نداشت. آمدورفت حکومت‌های مختلف و فترت مداوم آنها، زمینه مساعد بر آمدن جنبش‌های اجتماعی را فراهم آورده بود. این جنبش‌ها، عمدتاً از یک‌سو از نابه‌سامانی‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی می‌شدند و از سوی دیگر، بر جریان فکری و اعتقادی جدیدی مبتنی بودند که از تداخل بدعت‌الود مذاهب و مکاتب موجود به‌وجود آمده بود. حرکت‌های فکری و عقیدتی هم‌چون سریداران، حروفیان، اهل حق، نوربخشیان و حتی صفویان، همگی زاینده این آمیزش‌های مذاهب بودند که هر کدام به نوعی می‌توانستند الگوی مناسبی برای جنبش‌های مبتنی بر اصول و آرمان‌های مذهبی مثل مشعشعیان باشند؛ به‌ویژه اهمیت تأثیر آموزه‌های غلط سیدمحمد نوربخش و به‌خصوص فرقه اهل حق بر شاکله جنبش مشعشعیان کاملاً آشکار است.^۵

همان‌طور که تیموریان و قراقویونلوها در دو جبهه شمال شرقی و

شمال غرب ایران همواره در کشاکش بودند، عراق عرب و خوزستان نیز درگیری‌های منطقه‌ای داشتند. افزون بر این، بغداد مرکز عراق عرب نیز با اختلافات درونی قراقویونلوها روبه‌رو بود. به‌هرحال، هنگامی که خوزستان به مرکزیت شوشتر تحت فرمان تیموریان بود و هویزه تحت حکومت شوشتر قرار داشت و بخش‌های گسترده‌ای از عراق عرب هم‌چون بغداد و حله در فرمان حکومت قراقویونلوها^۶ بود، سیدمحمد بن فلاح، خیزش مشعشعیان را در منطقه جزیره (میان واسط و هویزه) رهبری می‌کرد که در این اوضاع نابه‌سامان با تصرف هویزه در سال ۸۴۵ قمری نخستین مرکزیت حکومت مشعشعی به‌وجود آمد.

حوزه فعالیت مشعشعیان

منطقه تکاپوی مشعشعیان به‌صورت گسترده از غرب به بصره و واسط منتهی می‌شد و از شمال تا حدود بغداد و از شرق به شهر بهبهان می‌رسید و حدود جنوبی آن به سواحل خلیج فارس منتهی می‌گردید. متصرفات نسبتاً ثابت حکومت مشعشعیان از حومه واسط در غرب، تا شوشتر و دزفول در شرق بود که مناطق میشان و هویزه در میان این مناطق از جمله مهم‌ترین بخش‌های آن حکومت محسوب می‌شدند.

با نگرشی سیاسی، قلمرو مشعشعیان را می‌توان به دو ناحیه جنوب شرقی عراق و شرق خوزستان تقسیم کرد. خوزستان در طول تاریخ ایران به ناحیه‌ای گفته می‌شده که امروزه نیز نامیده می‌شود. این استان از لحاظ جمعیتی، از دیرباز محل سکونت گروه‌های مشخصی از اعراب، لر و ساکنان مراکز شهری با ترکیبی از عنصر عرب و ایرانی بوده است.^۷ این منطقه که در زمانی به عربستان شهرت داشت، با قدرت یافتن مشعشعیان و جذب قبایل عرب حوزه میان رودهای کرخه، دجله و فرات و اراضی میان شهرهای بصره، واسط، هویزه و...، زمینه ایجاد امارتی عربی و نسبتاً بزرگ فراهم شد؛ البته خود مشعشعیان پیش از آن که به وجهه قومی آن توجه کنند، به ویژگی‌های اعتقادی آنها توجه داشتند و به این مناسبت در نام‌های دولت مشعشعی از تعبیری چون دولت

مهدیه نیز استفاده می‌کردند.^۸

جنوب عراق بخشی دیگر از منطقه فعالیت مشعشعیان و



شهرهای واسط و هویزه از مناطق ثابت آنها به شمار می آمدند؛^{۶۰} مخصوصاً هویزه که به مدت ۷۹ سال مرکز حکومت مستقل مشعشعیان بود.^{۶۱}

در نگرشی اعتقادی، ساکنان این منطقه شیعه بودند. معیشت سخت، ارتباط محدود و ساکنان بی دانش، زمینه باورهای غالی و جهت گیری های اجتماعی افراطی را موجب می شد و از آن جا که الگوهای موجود در منطقه هم در این جهت بودند، سیدمحمد با تشخیص درست، در آغاز دعوت اعتقادی و اجتماعی خود، از اعمال و حرکات غریب و شیوه های شگفت آور استفاده کرد. مستوفی، اهالی مناطق جنوب عراق مثل کوفه و حله را شیعه دوازده امامی می داند که ایمان به ظهور امام غایب در میان آنها بسیار جدی بود. او می گوید:

اهل آن جا شیعه اثنا عشری اند... در کار مذهب به غایت متعصب هستند.^{۶۲}

این بطولیه نیز از تشیع امامی آن منطقه یاد کرده و اشتیاق آنها به امام زمان (عج) را متذکر می شود.^{۶۳} وی وقتی از کوفه به طرف حله حرکت می کند می گوید:

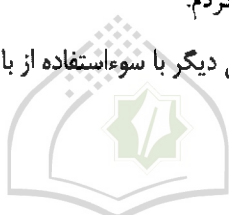
در آن جا شهر زیبایی وجود داشت و چون مردم آن رافضی مذهب بودند، اکراه داشتم وارد شهر بشوم لذا در بیرون شهر منزل کردم.

از این رو سیدمحمد با توجه به این اوضاع و به عبارتی دیگر با سوءاستفاده از باورهای آنها، جنبش خود را از آن منطقه آغاز کرد.

سیدمحمد بن فلاح و ادعای مهدویت

علی رغم بعضی تردیدها، شجره نامه سیدمحمد در روایت قاضی نورالله به امام هفتم شیعیان می رسد. بر اساس این روایت، سیدمحمد بن فلاح، معروف به مهدی، فرزند هبة الله بن حسن بن علی مرتضی بن سید عبدالحمید سنابه بن ابوعلی فخار بن احمد بن ابوالغنائیم بن ابوعبدالله حسین بن محمد بن ابراهیم مجاب بن محمد صالح بن امام موسی کاظم (ع) است.^{۶۴} زادگاه او واسط بود اما در حله و در مدرسه شیخ احمد بن فهد که از اعظم مجتهدان امامیه بود، آموزش دید.^{۶۵}

اشارات گوناگون درباره وضعیت اقتصادی خانواده سیدمحمد، وضعیت بسیار دشوار محیط رشد او را نشان می دهد. از زمان مرگ پدرش خبری در دست نیست، اما در منابع آمده که مادرش زن تنگ دستی بوده که به فرزندش اجازه داد تا در حله و در مدرسه ابن فهد به فراگیری دانش دینی بپردازد. او در هفت سالگی قرائت قرآن و مقدمات علم را آموخت و در مدرسه تمام اوقاتش را به درس و مطالعه می گذراند، به طوری که با جد و جهد تمام، در مدتی کوتاه به مراتب عالی در علم رسید.^{۶۶} این میزان دانش آموختگی به همراه حسن فضیلت، موجب شد تا اجازه تدریس در جایگاه استاد را در مواقع ضروری به دست آورد.^{۶۷} به قول سیدعلی خان، ترقی او در «امور دنیوی و سنت هاشمی و حمیت عربی» دیده می شد.^{۶۸} پیوند شاگرد با استاد خود به دنبال ازدواج مادر سید با ابن فهد و هم چنین ازدواج



سید با دختر شیخ مستحکم‌تر شد.

گرایش‌های درونی و متصوفانه سیدمحمد در کنار آموزش‌های علوم رسمی دینی از آغاز مشهود بود. قاضی نورالله در این مورد می‌نویسد:

جامع معقول و منقول بود و صرفی و صاحب ریاضت و مکاشفه بود و آنچه از ظهور خود خبر می‌داد، از روی مکاشفه بود.

اعتکاف یک‌ساله او در مسجد جامع کوفه سخنان قاضی را تأیید می‌کند:

در مدت اعتکاف، قوت او به جز اندکی از آرد جو نبود و بسیار می‌گریست و چون کسی از سبب گریه او می‌پرسید می‌گفت: «به حال جماعتی می‌گرم که به دست من کشته خواهند شد».^{۹۱}

از گزارش‌ها در مورد زندگی سیدمحمد، می‌توان استفاده کرد که این شخص افزون بر شناخت علمی و ظاهری، به شناخت شهودی و باطنی نیز توجه جدی داشته است. از این‌رو در کنار علوم رسمی، به خودسازی‌های روحی و باطنی نیز می‌پرداخته و دستی هم در فقاقت داشته و از عوالم درونی صوفیان هم بی‌خبر نبوده است.

محققان و پژوهش‌گران با استناد به سخنان قاضی نورالله و سیدعلی‌خان، آغاز فعالیت‌ها و ادعاهای سیدمحمد را به دستیابی وی بر کتاب استادش در «علوم غریبه و عجیبه و کرامات مهیبه» می‌دانند که از ره‌گذر آن، اعراب حدود خوزستان را مرید خود ساخت و تا آن‌جا پیش رفت که خود را به «مهدی» ملقب کرد.^{۹۲} با دستیابی سیدمحمد به این کتاب، پیروان وی «مرتکب امور خطیر چون شمشیر تیز بر شکم نهادن و آن را خم کردن و دیگر اشیاء عجیبه می‌شدند».^{۹۳}

اخبار در مورد ظهور سیدمحمد متفاوت است، اما قاضی نورالله از تاریخ غیبتی نقل می‌کند که سال ادعای مهدویت سیدمحمد (۸۲۰ قمری) مصادف با قرانی^{۹۴} بود که بر ظهور او دلالت می‌نمود.^{۹۵} اما با توجه به این‌که منابع، روند آغاز تبلیغی سیدمحمد را بر دستیابی وی به کتاب ابن‌فهد حلی می‌دانند و تاریخ وفات این عالم بزرگوار سال ۸۴۱ قمری است، می‌توان

گفت، اوج ادعاهای او به‌ویژه در اظهار مهدویت، حدود این سال‌هاست و ذکر سال‌های ۸۲۰ و ۸۲۸ قمری نشانه‌هایی از فعالیت‌های او را نمایان می‌سازد که به‌تدریج در سال‌های بعد شدت گرفت.

قاضی نورالله در عبارتی صریح می‌نویسد که سیدمحمد، مصاحب امرای آن نواحی (واسط) بود و زمانی که از او می‌خواستند در برنامه‌های تیراندازی شرکت کند، در پاسخ می‌گفت: «گاهی من تیراندازی خواهم کرد که چندین کس پیشاپیش تیر من دویده باشند» و در میان خانواده خود از «تسخیر عالم» سخن می‌راند که با عنوان «مهدی موعود» آن بلاد را تصاحب خواهد کرد. وقتی این ادعاها دگرباره به محضر شیخ رسید به قتل او فتوا داد. این سخن قاضی (دگرباره) بیان‌گر سایقه سیدمحمد در این نوع ادعاهاست. به‌هرحال سید با ترفندی خاص از مرگ حتمی‌یهایی یافت. او به امیرمنصور گفت: «من سید سنی صوفی‌ام، به همین جهت شیعیان مرا دشمن می‌دارند و می‌خواهند مرا بکشند» و قرآنی از جیب خود درآورد و به آن سوگند خورد و منصور او را رها کرد. شبر دست‌رس سیدمحمد به کتاب ابن‌فهد را رد نمی‌کند، ولی ادعاهای او را هم با این کتاب مرتبط نمی‌داند؛ چون کارهای سید در سنت متصوفان صاحب‌کرامت خیلی بی‌سابقه نبوده است و حتی دانش او در مباحث «غریبه» و سحر، با توجه به رواج این نوع نگرش در آن زمان، نمی‌تواند بعید باشد. به‌علاوه تأثیر افکار متصوفانه و زاهدانه شیخ در سیدمحمد انکارناپذیر است.^{۹۶}

ماهیت فکری سیدمحمد

درباره ماهیت فکری و عقیدتی سیدمحمد از دو محور می‌توان بحث کرد: یکی مهدویت و دیگری الوهیت که در این‌جا به تبیین آموزه‌های او در باب مهدویت می‌پردازیم. برای تبیین ماهیت فکری و عقیدتی وی، ابتدا از دو شخصیت تأثیرگذار در اندیشه سید یعنی احمد بن فهد حلی و حافظ رجب برسی یاد می‌کنیم و این به آن معنا نیست که آن دو شخصیت در طرح آموزه‌های الوهیت و یا مهدویت پیش‌گام بودند، ولی تأثیر افکار اینها بر سید انکارناپذیر است.

احمد بن محمد بن فهد اسدی معروف به ابن‌فهد از اکابر و

اعیان علمای امامیه قرن نهم هجری به‌شمار می‌آید.^{۹۲} او در سال ۷۵۶ قمری در شهر حله به دنیا آمد و بعد از پشت سر گذاشتن دوران رشد و تحصیل، وارد حوزه علمیه حله شد و با تلاش و کوشش وصف‌ناپذیر به مثابه عالمی بزرگ در آسمان حله درخشید.^{۹۳} او هم‌گام با فراگیری علوم و فنون دینی، به پالایش روح و تهذیب نفس هم پرداخت و در اثر همین مراقبت‌ها به مقامات عالی‌ه روحی و معنوی دست یافت.^{۹۴} او در کنار رونق بخشیدن به حوزه حله به تربیت ده‌ها شاگرد جلیل‌القدر پرداخت و تألیفات بسیاری از خود به یادگار گذاشت و سرانجام در سال ۸۴۱ قمری در ۸۵ سالگی دار فانی را وداع کرد.^{۹۵} سیدمحمد را نمی‌توان به مکتب فکری استادش احمد بن فهد وفادار دانست ولی برخی آموزه‌های استاد، به‌ویژه گرایش‌های زاهدانه و باطنی او، زمینه شکل‌گیری فضای فکری سید را فراهم ساخته بود و سیدمحمد تنها به آن آموزه‌ها اکتفا نکرد و روندی را که از مدرسه شیخ در حله آغاز شده بود، با دیگر اندیشه‌های موجود ادامه داد و به عبارتی دیگر، زیرساخت آموزه‌های سیدمحمد، با تمایلات و گرایش‌های اعتقادی استادش در حله پیوند جدی داشت، اما مجموعه آموزه‌های سید در پیوند با همه اندیشه‌ها و جنبش‌هایی است که در آن روزگار جلوه نمودند. در مجموع ابن‌فهد، شخصیتی تأثیرگذار در شکل‌گیری افکار و عقاید سیدمحمد به‌شمار می‌آید و شاید بیشترین این اثر در بُعد درون‌گرایی و باطن‌اندیشی باشد که سید با ترکیب این افکار با باور انتظار شیعیان، ادعاهایی کرد که خشم استادش را موجب شد.

رجب بن محمد بن رجب معروف به حافظ بررسی (متوفای ۸۱۳ قمری) در یکی از قریه‌های حله به نام برس به دنیا آمد.^{۹۶} میرزا عبدالله افندی او را صاحب مهارت در علم اسرار حروف و اعداد قلمداد می‌کند؛ به‌طوری که بخش مهمی از آثار وی در این زمینه نوشته شده است. افندی می‌گوید که از مشایخ معروف و اساتید بررسی که در سلک شخصیت‌های شناخته شده و موجه فقیهان شیعه باشند، آگاهی در دست نیست. بنابراین، آموزه‌های بررسی را خارج از جریان غالب میان فقیهان قلمداد می‌نماید. اما تأکید می‌کند که غلو و فزون‌گویی وی در مرتبه الوهیت نبود.^{۹۷} خوانساری می‌گوید:

بررسی پایه‌های غالی‌گری را استوار کرد و از دایره شریعت محکم بیرون رفت و مذهب را برپایه تأویل‌های دل‌بخواه و تباه گذاشت.^{۹۸}

در گرایش افکار و عقاید سیدمحمد، میراث فکری حافظ بررسی که تقریباً هم‌عصر سید بود، بی‌تأثیر نبوده است؛ مخصوصاً گرایش‌های غیرمعمول او در اسرار و اسماء الهی و عالم غیب.

سیدمحمد و اندیشه مهدویت

مهدی‌گری و ادعای مهدویت در طول تاریخ اسلام، قصه درازی دارد و افراد، گروه‌ها و فرقه‌های متعددی قبل از سیدمحمد این را ادعا کرده بودند، ولی ادعای مهدویت سیدمحمد یکی از شگفتی‌های روزگار به‌شمار می‌آید؛ چون تمام مدعیان دروغین تا آن

از گزارش‌ها در مورد زندگی سیدمحمد، می‌توان استفاده کرد که این شخص افزون بر شناخت علمی و ظاهری، به شناخت شهودی و باطنی نیز توجه جدی داشته است. از این‌رو در کنار علوم رسمی، به خودسازی‌های روحی و باطنی نیز می‌پرداخته و دستی هم در فقاہت داشته و از عوالم درونی صوفیان هم بی‌خبر نبوده است.

زمان از فرقه‌ها و مذاهب غیرامامیه بودند و ادعای مهدویت از طرف آنها باعث شگفتی نبود، ولی از سیدمحمد که عالم شیعی دوازده‌امامی بود، چنین ادعایی جای بسی تأمل دارد. به علت همین موضوع و اختلاف منابع در ادعای مهدویت و یا طریق این ادعا، در این بخش به بررسی موضوع مهدویت در اندیشه سیدمحمد می‌پردازیم.

مهدویت، آموزه مرکزی و شالوده اندیشه سیدمحمد به‌شمار می‌آید و این موضوع حجم زیادی از کتاب *کلام‌المهدی* را به خود اختصاص می‌دهد. افزون بر این تکیه‌گاه نظری، حرکت اجتماعی است که سیدمحمد و رسالت او تعریف می‌شود و ضرورت خیزش اجتماعی مشعشعیان تبیین می‌گردد.

سیدمحمد در همه جای کتاب *کلام‌المهدی* به زندگی، اصل و نسب، مادر و کلاً تفکرات شیعه در باب امام زمان علیه السلام اشاره می‌کند و شرایط ظهور و مبارزات امام را بعد از ظهور با ظلم و ستم و بی‌عدالتی یادآور می‌شود. در مجموع، از این کتاب استفاده می‌گردد که وی غیبت و ظهور دوازدهمین امام شیعیان را منکر نیست، اما در میان تعریفی نو، جایگاه و رسالت خویش را با عنوان‌های «مقام»، «حجاب» و «نیابت» ارائه می‌دهد که بحث‌برانگیزترین و بدعت‌آمیزترین بخش سخنان فلاح به‌شمار می‌آید.

از نظر وی، مهدی علیه السلام در زمان ظهور از چنان توانایی برخوردار است که هیچ‌کس را یارای مقابله با او نیست و به صورت اجتناب‌ناپذیری همه مردم تسلیم او خواهند بود و این اجبار فرصتی برای آزمایش صالحان از ناصالحان باقی نمی‌گذارد. در این وضعیت، وجود نایب مهدی ضرورت می‌یابد؛ شخصی که از توانایی مهدی علیه السلام برخوردار نیست و برای پیروزی به یاری شدن نیاز دارد و در این صورت فرصتی برای مردم فراهم می‌شود که انتخاب کنند یا از پرهیزکاران حامی قائم‌مقام امام زمان یعنی سیدمحمد باشند یا از عصیان‌گران. سیدمحمد می‌گوید:

خداوند باید امت را در هر زمان با ضعفی که نیاز به یاری دارد، آزمایش بکند و بر اساس حکمت، لازم است که امام زمان ظهور نکند بلکه «حجاب و مقامش» در زمین ظهور کند و به‌خاطر ضعفی که بر این مقام نیابت مستولی است، نیاز به یاری دارد که با این ضعف

و نیاز به یاری، امت را به آزمایش می‌کشاند که به‌وسیله آن از خوب و بد تشخیص داده شوند... پس واجب است که سیدمحمد به هنگام ظهور به جای او بلکه از جانب همه ائمه و دیگر انبیا باشد.^{۳۳}

خلاصه تمام کوشش سیدمحمد در اثبات توانایی‌های فراوان امام غایب، در جهت اثبات ضرورت ظهور حجاب است که امر آزمایش را ممکن سازد و در این جهت، سیدمحمد مقام و مرتبه نیابت خودش را از طرف خداوند می‌داند و آن هم نیز برای آزمایش مردم است.

امام مهدی راز غایب است و سیدمحمد بن فلاح، حجاب و ابزاری برای اوست. هرکس در این رسالت او را یاری کند و به فریاد او پاسخ دهد، درواقع در حضور قائم پوشیده در غیبت، مبارزه کرده است.^{۳۴}

«امام امت» تعبیر دیگری است که سیدمحمد درباره خود به‌کار می‌برد. به نظر او کسی که شریعت را حمل کند و در «طریقت» سیر نماید و به «حقیقت» نایل شود، امام امت است. چنین شخصی اگر ادعای امامت کند، پذیرفتنی است.^{۳۵} بعد سید خود را همان شخص می‌نامد و می‌گوید:

این سید فقیه اهل بیت است و واجب است بر خلق که او را یاری دهند تا حق را آشکار کند و باطل را نابود سازد و به خدا سوگند که به نیابت از غایب قائم هستم.^{۳۶}

مطالبی که نقل شد، به‌طور مستقیم از *کلام‌المهدی* برگرفته‌اند و به‌طور خلاصه در مورد ادعاهای او در باب مهدویت بود. حال منابع و نویسندگان در خور حال و موقعیت خود از این مطالب برداشت‌هایی کرده‌اند.

از منابع دست اول، *مجالس المؤمنین و تاریخ مشعشعیان* می‌کوشند تا ادعای مهدویت سیدمحمد را ثابت کنند. از این رو، قاضی نورالله از دعوی مهدویت او خبر می‌دهد: «هن ظهور خواهیم کرد و مهدی موعود، من خواهیم بود».^{۳۷} نویسنده *تاریخ مشعشعیان* که خود از اخلاف سیدمحمد به‌شمار می‌آید و بر مسند والی‌گری مشعشعیان نیز برای مدتی تکیه زده، علاوه‌بر رعایت کمال ادب و احترام بر سلسله مشعشعیان، از نیرنگ او

در به دست آوردن کتاب ابن فهد یاد می کند و از اظهار مهدویت او خبر می دهد و از آن به مزخرفات تعبیر می نماید^{۳۲} و علی رغم هم دلی با این خاندان، هم چون قاضی نورالله، بدون کوششی در ارائه قالب فکری او، ادعای مهدویت او را یادآور می شود.

تاریخ نگار تیموری، جعفر بن محمد بن حسن حسینی در تاریخ کبیر، سیدمحمد را در یک داوری کلی، شیعه غالی می نامد.^{۳۳} در مطالعات و پژوهش های جدید، تحلیل گران در این عرصه گاهی دچار افراط و تفریط هایی شدند. احمد کسروی، از جمله بدآموزی های سیدمحمد را مهدی گری می داند که در بنیاد اندیشه کسروی افسانه ای بیش نمی نمایند و براین اساس، در اندیشه وی چارچوب و بنیادی که سیدمحمد برگزیده یعنی شیعی گری، محل پرسش است؛ چه برسد به باورهایی چون مهدویت. کسروی می گوید:

او ظاهراً در مدرسه ابن فهد جز «مشق مهدی گری» کار دیگری نکرده و دانشی نیاموخته بود.^{۳۴}

جاسم حسن شبر که ظاهراً خود از سلسله این خاندان است، موضوع مهدویت سیدمحمد را رد می کند و بخش عظیمی از کتاب خود را به اثبات این مهم تخصیص داده، در نهایت مبانی فکری او را در تصوف خلاصه می نماید.^{۳۵}

اما نتیجه ای که از متن کتاب کلام المهدی و منابع دست اول و نظرهای پژوهش گران در مورد ادعاهای سیدمحمد می توان گرفت، عبارتند از:

(الف) با توجه به نظر و عقاید او در مورد علی (علیه السلام) و ادعای اولو هیت و نظریات افراطی در مورد امام زمان (علیه السلام) مسلماً او شیعه ای غالی بوده است.

(ب) ادعای دروغین او در مورد نیابت حضرت مهدی (علیه السلام) و قائم مقامی، قطعی و مورد اتفاق اکثر منابع مخصوصاً صریح سخنان خود سید است.

(ج) در مورد ادعای مهدی بودن او تناقضاتی وجود دارد که این تناقضات، از برخوردهای سید با افراد مختلف نشئت می گیرد. آن جا که سید با افرادی عالم، آگاه و روشن فکر طرف است، با مقدمه چینی ها و توجیهات مختلفی، خود را نایب امام معرفی می کند. ولی آن جا که مخاطبان او افراد عامی و بی سوادند، بی پروا و صراحتاً ادعای مهدویت می کند. این تناقضات در نامه ها و سخنان سیدمحمد در مواجهه با افراد مختلف به وضوح مشهود است و در کل با توجه به شیعه امامی بودن او باید در مورد ادعای مهدی بودنش مخصوصاً در برخورد با افراد عالم، تأمل کرد.

(د) مرتبه و ادعای نیابت او برآمده از مقام علمی، معنوی و باطنی او و تلفیق اینها با عقاید و باورهای موجود آن سده است.

تأثیر اندیشه مهدویت در پذیرش حکومت مشعشعیان

اصولاً اعتقاد به منجی، عقیده ای کهن است. ملت های ظلم کشیده که توان انتقام جویی و تلافی مظالم ستم کاران را نداشتند، در ضمیر ناخودآگاه خود، همواره در پی منجی بودند تا روزی به پا خیزد و کاخ ظلم و ستم را درهم کوبد و دنیا را پر از عدل و داد کند. هر

ولی ادعای مهدویت سیدمحمد یکی از شگفتی های روزگار به شمار می آید؛ چون تمام مدعیان دروغین تا آن زمان از فرقه ها و مذاهب غیر امامیه بودند و ادعای مهدویت از طرف آنها باعث شگفتی نبود. ولی از سیدمحمد که عالم شیعی دوازده امامی بود، چنین ادعایی جای بسی تأمل دارد.

قوم و ملتی که بیشتر زیر فشار ظالمان قرار گیرد، عقیده‌اش در این مورد راسخ‌تر می‌شود و تنها مشکل این افراد نداشتن صبر و تحمل است که نمی‌توانند تا ظهور مهدی واقعی صبر بکنند. از این رو دنبال منجی می‌گردند و عده‌ای هم از این احساسات سوءاستفاده می‌کنند و برای رسیدن به هدفشان ادعای مهدویت می‌نمایند. در بعضی مواقع هم برخی افراد مخالف اسلام و سودجو، آلت دست استعمارگران می‌گردند و با ایجاد هرج و مرج و جمع‌آوری مریدان، ادعا مهدویت می‌کنند مانند گروه‌های بابیه و بهاییه و... برخی به هوای ریاست با فریب دادن افراد ساده‌لوح، مدعی مهدویت شدند و از نادانی مردم ظاهرین و بی‌بصیرت، برای جاه‌طلبی و دنیاپرستی‌شان و رسیدن به اهداف مادی و دنیوی خویش، از عقاید پاک و بی‌آلایش مردم بهره‌برداری نمودند و با این ادعا سال‌ها بر آنها حکومت کردند.

در این مجال، ابتدا به پایگاه اجتماعی و مردمی مشعشعیان می‌پردازیم و بعد از شناسایی مخاطبان و وضعیت فکری و اجتماعی آنها، به تأثیر ادعاهای سیدمحمد و سودجستن او از این وضعیت اشاره می‌کنیم.

مناطق که مشعشعیان جنبش خود را از آن‌جا آغاز کردند، به‌صورت قبیله‌ای اداره می‌شد و سُنن خاص و متعصب قبیله‌ای بر آن‌جا حاکم بود. زندگی سخت و پرمشقت آن‌هم در صحراهای دور از تمدن جنوب عراق و خوزستان، مجالی برای تفکر و اندیشه باقی نمی‌گذارد.^{۳۲} از این ره‌گذر، باورهای دینی آنها هم بر هیچ دلیل و منطقی استوار نبود، بلکه به همه مسائل به دیدی عاطفی و خرافی نگاه می‌کردند.^{۳۳} بر این اساس و هم‌سو با این تفکرات، سیدمحمد در مراحل اولیه دعوت خود، هیچ‌گاه با زبان استدلال و کلام و فقه سخن نگفت، بلکه متناسب با افکار آنها شروع به انجام دادن کارهای خارق‌العاده و نشان دادن کرامت و اعجاز کرد.

از سوی دیگر، فقر و تنگ‌دستی، قبایل منطقه را به شدت می‌آزرد^{۳۴} و آنها به سبب وجود باورهای شیعی، رهایی از این اوضاع سخت را در ظهور شخصی از اولاد پیامبر ﷺ می‌دانستند. به همین جهت، هر دعوتی که نزدیکی زمان ظهور این منجی و تحول در وضعیت سخت زندگی اینها را مژده می‌داد، بدون هیچ مقاومتی به آن توجه می‌شد.^{۳۵}

پس فقر مادی، فرهنگی و دینی و امید به رهایی از ظلم و ستم و رسیدن به پیروزی نهایی، قبایل را بر آن داشت تا ادعاهای سیدمحمد را باور کنند و به کمک و یاری او بشتابند. از طرف دیگر، سیدمحمد با درک این وضعیت پا به عرصه گذاشت و از این موقعیت کمال استفاده را کرد و با تکیه بر همین ضعف‌ها، توانست حکومتی به نام مشعشعیان تشکیل بدهد. کتاب کلام المهدی پر از جملاتی است که سیدمحمد به هر بهانه و قالبی می‌خواهد حمایت مردم مخصوصاً قبایل را به خود جلب بکند و در این راه از باورهای دینی و شیعی مخصوصاً موضوع مهدویت آنها بیشترین استفاده را می‌برد.

این سید فقیه اهل بیت است و واجب است بر خلق که او را یاری دهند تا حق را آشکار کند و باطل را نابود سازد.^{۳۶}

سیدمحمد با اثبات نقش نیابت خویش، یاری و هم‌راهی منتظران مهدی را انتظار دارد. وی می‌گوید که در صدر اسلام، خداوند پیامبر را فرمان داد که مؤمنان را چنان بر ضد کافران تهبیج کند که بیست تن از آنها در مقابل دویست تن از کافران بایستند، سپس ادامه می‌دهد:

مهدی از ذریه محمد است و ادامه‌دهنده راه آبا و اجدادش. پس فرض است بر پیروان و مدعیان یاری او که مشمول فرمان خدا باشند و یک تن از آنها رویاروی دو تن بایستند.^{۳۷}

به ظاهر سیدمحمد، بر کم‌شمار بودن پیروانش در رویارویی با دشمنان آگاه است، از این رو می‌کوشد با یادآوری اوضاع دوران صدر اسلام، روحیه مبارزه را در آنها بیدار سازد. نکته‌ای که در این‌جا به نظر می‌رسد، این است که ظاهراً در آن زمان بر او اشکال می‌گرفتند که اگر جایگاه معنوی مورد ادعا را دارد و به درستی در مقام نیابت است، پیروزی او آسان خواهد بود. لذا خطاب به اکراد کردستان و دیگران که می‌گویند: «اگر مهدی ظهور کند زمین را طی هفت‌روز مالک می‌شود»، می‌گوید: «این نفاق گوینده است، دروغ بر خدا و رسولش می‌باشد»؛^{۳۸} زیرا پیامبر اسلام ﷺ الگوی مهدی است و پیروزی آنها به این سادگی نبود.

پس چگونه باشد حال کسی که از فرزندانش است و دارای درجه پایین تر و فضل و شهرت کمتر است و چگونه زمین را بدون یار و یاور با توجه به خیل دشمنان در اختیار گیرد؟ پس هرکس به گفته من شک کند، در داستان محمد ﷺ و آنچه خداوند از او در کتاب عزیز حکایت کرده است، تأمل کند.^{۸۱}

سید محمد اوضاع زمان خود را دشوارتر از ائمه و پیامبر می‌داند و وجود امتحانی بزرگ در پیش روی آنها را یادآور می‌شود:
با ظهور این سید از فرزندان مخفی شده غایب در این زمان اوضاع سخت تر و مشکل تر شده است.

تأثیر ادعاهای سید محمد مخصوصاً ادعای مهدی بودن او در شکل گیری حکومت مشعشعیان انکارناپذیر است و به جرئت می‌توان گفت که پایه‌های حکومت آنها بر اصل مهدویت استوار بود. وی هیچ وقت به منزله فقیهی عالم، نخواست از راه‌های متعارف بر دل و جان مردم حکومت بکند بلکه از اول برای رسیدن به اهداف خود که به قول کسروی «جز حکومت و فرمان‌روایی آرزوی دیگری نداشته» به اصلی متوسل می‌شد که مقدس ترین باور مذهبی مردم شیعه منطقه بود. دقت و مطالعه در تاریخ مشعشعیان ما را به این مطلب می‌رساند که سید محمد هیچ قدرت و ابزاری را برای حکومت نداشت؛ او نه شاه بود و نه شاهزاده، بلکه طلبه یتیمی به شمار می‌آمد که به سختی می‌توانست زندگی خود و مادرش را اداره بکند. تنها ابزار و قدرت او برای حکومت، اعتقاد به مهدویت بود که مردم منطقه حاضر بودند در دفاع از آن، از جان و مال خود مایه بگذارند. سید با درک درست این مطلب، تمام ابزارهای لازم برای کسب قدرت را به تسخیر خود درآورد؛ به طوری که اعراب صحرائشین حاضر می‌شدند تنها وسیله معیشت خود را بفروشنند و برای دفاع از او ابزار جنگی بخرند. آنها همه این کارها را نه به خاطر سید محمد بلکه به خاطر عقیده‌اش به مهدویت انجام می‌دادند که امروزه او را در شکل و قیافه سید محمد دیدند.

اعمال و کارهای ناشایست سید هم حکایت از آن دارد که ادعای مهدویت او جز برای رسیدن به حکومت و امارت چیز دیگری نبوده است. قتل، غارت، تجاوز، راهزنی، تحریف دین و... همگی خوی زیاده‌خواهی و شهرت حکومت او را نشان می‌دهد. عالم فقیه شیعی وقتی به یک باره بگوید: «به خدا سوگند من مهدی موعودم!» جز فریب مردم و سوءاستفاده از احساسات پاک آنها برای رسیدن به قدرت چه معنایی می‌تواند داشته باشد. به طور حتم و یقین اگر سید محمد غیر از این، راهی برای رسیدن به حکومت و امارت انتخاب می‌کرد موفق نمی‌شد؛ چون او هیچ نوع از ابزار شخصیتی و حکومتی را در اختیار نداشت. از این رو، این اعجوبه تاریخ، برای رسیدن به هدفش، کوتاه ترین راه را انتخاب کرد و با ادعای مهدویت، راه صدساله را در مدت کوتاهی طی کرد. اما هیچ وقت نتوانست حکومت و دولتی فراگیر تشکیل بدهد و محدوده حکومت او در منطقه خاصی منحصر بود که می‌توانست از این باور استفاده بکند و خوب می‌دانست که مراکز و مناطق دیگر به این

آنجا که سید با افرادی عالم، آگاه و روشن فکر طرف است، با مقدمه چینی‌ها و توجیهات مختلفی، خود را نایب امام معرفی می‌کند. ولی آنجا که مخاطبان او افراد عامی و بی‌سوادند، بی‌پروا و صراحتاً ادعای مهدویت می‌کند.



زودی‌ها فریب ادعاهای او را نمی‌خورند.

تفکرات اعتقادی والیان مشعشعی

دوره سیدمحمد و پسرش مولاعلی (۸۴۰ - ۸۷۰ قمری) مرحله شکل‌گیری و شتاب خیزش مشعشعیان به‌شمار می‌آید. این مرحله اوج اقدامات نظامی بر مبنای دل‌بستگی‌ها و آرمان‌های دینی، اجتماعی و اقتصادی بود. این اقدامات نظامی در رویارویی‌های متعدد با تیموریان، قراقویونلوها و برخی قبایل ساکن منطقه، به شکلی خشن و سخت بروز یافت و با جلوه‌های افراطی در باورهای اعتقادی به‌ویژه نزد مولاعلی توأم گشت.^{۹۴} به هرروی، تصرف هویزه (۸۴۵ قمری) نقطه عطفی در تحرک این جنبش بود که بعد از قتل مولاعلی نیروی افراطی این نهضت، سیدمحمد جنبش را به شیوه‌ای آرام هدایت کرد و به حفظ دست‌آوردهای موجود پرداخت تا در سال ۸۶۶ قمری^{۹۵} و به قول قاضی نورالله در سال ۸۷۰ به دیار باقی شتافت.^{۹۶} با مطالعه دقیق در زندگی والیان آل مشعشع، می‌توان گفت که بعد از سیدمحمد هیچ‌کدام از اینها مانند وی ادعای مهدویت نکردند ولی کم‌وبیش به قوانین و مقرراتی که او وضع کرده بود پای‌بند بودند.

پس از مرگ سیدمحمد، نوبت به فرمان‌روایی سیدمحسن رسید و در حقیقت رنج و زحمت را سیدمحمد و مولاعلی کشیدند و سود را سیدمحسن برد. فرمان‌روایی درازمدت محسن مقطع استقرار توأم با آرامش مشعشعیان است که در این ایام، قلمرو حکومت آنها به اوج خود رسید. این پهنه وسیع و آرامش، امکان کشورداری را فراهم ساخت و سیدمحسن امکانات دفاعی عظیمی فراهم نمود.

متناسب با وضعیت جدید سیاسی - اجتماعی حکومت مشعشعی که بر قلمروی نسبتاً وسیع فرمان می‌راند، بُعد اعتقادی آنها نیز از زمان قتل مولاعلی در روندی اعتدال‌گرایانه قرار گرفته بود و با شتابی بیشتر در این مسیر حرکت می‌کرد. به تعبیر سیدعلی‌خان، سلطان‌محسن این توصیه پدر را راهنمای عملی خود قرار داده بود که از «معاصی و کفر» برادرش مولا علی پرهیز کند.^{۹۷} او تا آن‌جا پیش رفت که عالمان شیعی به چشم حامی دین به او می‌نگریستند و به نام او اثر تألیف کردند.^{۹۸}

نزدیکی سلطان‌محسن به شیعه متداول امامیه، از بازگشت سید نورالله حسینی مرعشی شوشتری به شهر شوشتر که در زمان ظهور سیدمحمد به شیراز مهاجرت کرده بود، پس از مهاجرتی طولانی، آشکار می‌شود، سید نورالله اوضاع را چنان مناسب دید که بار دیگر به خوزستان بازگشت تا نقشی جدی در گسترش شیعه داشته باشد. جالب این‌که در این دوره سلطان‌محسن و دیگران با نهایت ارادت و احترام و حسن اعتقاد با او روبه‌رو می‌شوند.^{۹۹} خلاصه روش رو به اعتدال سلطان‌محسن در منابع با عبارات شایسته توصیف می‌گردد.^{۱۰۰} سلطان‌محسن در سال ۹۰۵ قمری درگذشت.

بعد از سلطان‌محسن، برادرانش سیدعلی و ایوب به حکومت رسیدند که حکومت اینها با حکومت شاه‌اسماعیل صفوی هم‌زمان بود. منابع، اطلاعات متفاوتی از علل و چگونگی حمله صفویان به مشعشعیان ارائه می‌دهند. قاضی نورالله می‌گوید:

برخی بدخواهان به گوش شاه‌اسماعیل رسانیده بودند که علی و ایوب راه عمومی خود مولاعلی را در پیش گرفتند و مثل او غالی هستند و در دین غلو می‌کنند.

از این‌رو، شاه‌اسماعیل با سپاهی مجهز عازم خوزستان شد و با وجود اظهار ارادت و محبت علی و ایوب به شاه و رد اتهامات وارده، شاه هر دو آنها را کشت و با این کار به حکومت مستقل مشعشعیان پایان داد.^{۱۰۱} از آن به بعد، آنها بیش از دویست سال به صورت والی دست‌نشانده پادشاهی صفویه بر منطقه خوزستان حکومت کردند.^{۱۰۲} بعد از تسلط صفویان بر هویزه، والیان زیادی از مشعشعیان بر این منطقه حکومت نمودند؛ سیدفلاح، پدران سجاد، سیدمبارک و ده‌ها شخص دیگر که یکی پس از دیگری به صورت موروثی حکومت خوزستان را برعهده گرفتند.

دوران سیدمبارک آغاز تحول اعتقادی مشعشعیان قلمداد می‌شود، در حالی که منابع، از چگونگی باورهای عقیدتی رهبران مشعشعی پس از یورش سال ۹۱۴ صفویان به هویزه سکوت کردند. ولی مطالبی را که می‌توان از دل منابع متعدد مخصوصاً منابع دوران صفوی در مورد عقاید والیان مشعشعی بعد از تسلط صفویان بر آنها به دست آورد، مؤید این است که روند تعدیل اعتقادی مشعشعیان مخصوصاً در موضوع مهدویت، از زمان

سیدمبارک آغاز گردید. شیخ عبداللطیف از عالمان شیعه و از شاگردان شیخ بهایی، به دعوت سیدمطلب مدتی را در هویزه زندگی کرد و نقش مهمی را در تعدیل برخی باورهای مشعشعیان عهده‌دار گشت^{۸۵} و در مدرسه دینی که تحت ریاست او افتتاح شد، تعداد زیادی طلبه به‌ویژه از فرزندان بزرگان مشعشعی در آن مدرسه به تحصیل پرداختند. در واقع مدرسه شیخ آغاز شیوه جدید و به دور از عقاید باطل و افراطی در آموزش و تربیت مشعشعیان بود که در مدت کوتاهی معرفی شخصیت‌های علمی نام‌آوری از مشعشعیان در علوم دینی را موجب شد.

به دنبال این تحولات که در حوزه اعتقادی مشعشعیان روی داد، نسلی از والی‌زادگان مشعشعی ظهور کردند که بیش از آن که در امر حکومت شهره باشند، در حوزه معارف دینی از مقام و مرتبه علمی برخوردار بودند. سیدخلف بن سیدمطلب و سیدعلی بن سیدخلف از جمله این بزرگان بودند که تألیفات متعددی در علوم مختلف دینی داشتند.^{۸۶}

تحول و تعدیل در برخی باورها و سنت‌های غالی‌گونه مشعشعیان به‌ویژه آن‌چه در باور عوام بود، چنان با مقتضیات دولت صفوی همراه می‌شد که والی‌زادگان مشعشعی که به‌ظاهر در دربار صفویان گروگان بودند، با شاه‌زاده خانم‌های صفوی ازدواج کردند و به تدریج نام مشعشعی که یادآور بدعت‌های زشت دوران اولیه بود، به فراموشی سپرده شد و فقط لفظ موسوی به کار می‌رفت و به برکت مدارس دینی، تمام مشخصه‌هایی که تاکنون مشعشعیان را از لحاظ اعتقادی از کلیت صفویان متمایز می‌ساخت، اکنون از بین رفته بود.

در خاتمه می‌توان گفت، سیدمحمد در تأسیس حکومت مشعشعیان از اندیشه مهدویت نهایت استفاده را کرد و به نوعی خود را نایب امام زمان علیه السلام نامید، اما در ادامه حکومت او و در بین والیان چنین ادعایی اثبات‌شدنی نیست و این جنبش به سبب اندیشه‌های شیعی خود مورد حمایت مردم و دولت صفوی بودند.

پی نوشت ها:

۱. شیخ آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۵۰، انتشارات دارالاضواء، بیروت.
۲. همان، ج ۳، ص ۱۱۲.
۳. بی. نی. رشیدو، سقوط بغداد، ترجمه اسدالله آزاد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۴. همان.
۵. منوچهر مرتضوی، مسائل عصر ایلخانان، ص ۱۶۵، انتشارات دانشگاه تبریز.
۶. نک: محمدعلی سلطانی، قیام و نهضت علویان، ج ۱، ص ۲۶، نشر سپاه کرمانشاه.
۷. عباس العزاوی، تاریخ العراق، ج ۳، ص ۵۵.
۸. افشار سیستانی، غورستان و تمدن آن، ص ۵۰، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۹. سیدعلی خان، تاریخ مشعشعیان، نسخه خطی کتابخانه سپهسالار. (به نقل از: علی رنجبر، مشعشعیان، ص ۱۲۶، انتشارات آگاه، تهران)
۱۰. ابواسحاق اصطخری، مسالك و ممالك، ص ۸۳، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. دایرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۵۸۱؛ حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۱۱، انتشارات دنیای کتاب، تهران.
۱۲. نزهة القلوب، ص ۳۸.
۱۳. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۲، ص ۲۳۹، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۱۴. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۳۹۵، انتشارات کتابفروشی اسلامیة.
۱۵. روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۰۴.
۱۶. جاسم حسن شیر، مؤسس الدولة المشعشعیة، ص ۵، نجف.
۱۷. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۳۹۶.
۱۸. تاریخ مشعشعیان، ص ۳.
۱۹. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۳۹۶.
۲۰. همان، ص ۳۱۵.
۲۱. همان.
۲۲. قرآن یعنی نزدیک شدن دو سیاره به یکدیگر؛ اگر آن دو سیاره نحس باشند مانند نزدیک شدن زحل و مریخ به یکدیگر در یک برج آن را قرآن نحس گویند و اگر نحس نباشند، آن را قرآن سعد می خوانند. (فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۶۵۴، انتشارات امیرکبیر)
۲۳. تاریخ مشعشعیان، ص ۵؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۳۹۶.
۲۴. جاسم حسن شیر، تاریخ مشعشعیان، ص ۲۵۸، نجف.
۲۵. شیخ حر عاملی، امل الأمل، ج ۲، ص ۲۰.
۲۶. محمدعلی مدرس، ریحانة الادب، ج ۸، ص ۱۴۵، انتشارات خیام.
۲۷. خوانساری، روضات الجنات، ترجمه خراسانی، ج ۱، ص ۱۰۴، انتشارات اسماعیلیان.
۲۸. میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، ج ۱، ص ۶۲، قم.
۲۹. امل الأمل، ج ۲، ص ۱۱۷.
۳۰. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۴.
۳۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۳۷ و ۳۴۵.
۳۲. کلام المهدی، برگ ۲۴۱. (به نقل از: احمد کسروی، مشعشعیان، ص ۱۸۳، انتشارات فردوس)
۳۳. همان، برگ ۲۸. (به نقل از: مشعشعیان، ص ۱۸۷)
۳۴. همان، برگ ۷۳.
۳۵. همان.
۳۶. مجالس المؤمنین، ص ۳۹۵.
۳۷. تاریخ مشعشعیان، ص ۱ و ۲.
۳۸. میکروفیلم ۴۷۷۵، کتابخانه دانشگاه تهران. (به نقل از: علی رنجبر، مشعشعیان، ص ۲۴۶)
۳۹. مشعشعیان، ص ۵۱-۲۱.
۴۰. مؤسس الدولة المشعشعیة، ص ۵۹.
۴۱. صادق آینه‌وند، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۵۳، انتشارات مرکز فرهنگی علامه طباطبائی.
۴۲. مصطفی انصاری، تاریخ غورستان، ص ۴۱-۴۲.
۴۳. علی نودریور، رشد آموزش علوم اجتماعی، سال دوم، تیرماه ۱۳۶۹، ص ۵۹.
۴۴. مشعشعیان، ص ۲۷۳.
۴۵. کلام المهدی، برگ ۷۳. (به نقل از: مشعشعیان، ص ۲۲۵)
۴۶. همان.
۴۷. همان، برگ ۲۲۲. (به نقل از: مشعشعیان، ص ۲۲۶)
۴۸. همان.
۴۹. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۰۰.
۵۰. تاریخ مشعشعیان، ص ۴.
۵۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۰۰.
۵۲. تاریخ مشعشعیان، ص ۱۲.
۵۳. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۲۱.
۵۴. تذکره فوشی، ص ۳۴.
۵۵. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۰۰-۴۰۱.
۵۶. همان، ص ۴۰۱؛ تذکره فوشی، ص ۳۵.
۵۷. میرخواند، حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۹۶، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران؛ احسن التواریخ، ص ۱۳۸، انتشارات بابک.
۵۸. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۷.
۵۹. همان.